بسمه تعالی

درس خارج اصول استاد معظم حاج شیخ محمدتقی شهیدی

موضوع:

Contents

[ادامه بررسی استصحاب عدم تذکیه 1](#_Toc186774501)

[اشکال مرحوم روحانی در معنای تذکیه به «ذبح حیوان خاص» 2](#_Toc186774502)

[کلام آیت الله سیستانی حفظه الله در معنای تذکیه 3](#_Toc186774503)

[اشکال سوم به استصحاب عدم تذکیه 8](#_Toc186774504)

بسم الله الرحمن الرحیم

# ادامه بررسی استصحاب عدم تذکیه

بحث در بررسی استصحاب عدم تذکیه در حیوانی که قابل تذکیه بودن آن مشکوک است مثل کانگورو یا حیوان متولد از شاة و خنزیر که اسم هیچ‌کدام بر او منطبق نیست - در این جا نیز شبهه‌ی حکمیه است که آیا قابل تذکیه است یا خیر- بود.

به نظر ما اگر تذکیه امر اعتباری مسبب از ذبح حیوان خاص باشد استصحاب عدم تذکیه جاری می‌شود ولی احتمال دارد تذکیه یک عنوان اعتباری منطبق بر خود ذبح حیوان خاص باشد لذا مراد از «مذکّی» در «المذکّی طاهر» معلوم نیست که «الحیوان الذی لیس بکلب او خنزیر اذا ذبح فهو طاهر» است که یقینا این حیوان مصداق آن است یا مراد «الحیوان الذی یکون من بهیمة الانعام فهو طاهر بعد ذبحه» است که یقینا این حیوان مصداق آن نیست. لذا کیفیت جعل حکم طهارت و حلیت مشکوک است که شارع آن را برای چه چیزی جعل کرده است، لذا شک در حکم حلیت و طهارت است که با اصالة الحل و اصالة الطهارة ثابت می‌شود.

## اشکال مرحوم روحانی در معنای تذکیه به «ذبح حیوان خاص»

مرحوم روحانی فرموده‌اند: تذکیه نمی‌تواند به معنای ذبح حیوان خاص باشد به نحوی که قابلیت حیوان برای تذکیه نیز در معنای آن اشراب شده باشد زیرا در این صورت معنای «ذکیت الشاة» «ذبحت الحیوان المخصوص الشاة» است و این معنا ندارد لذا قابلیت در مفهوم تذکیه اخذ نشده است یعنی تذکیه به معنای ذبح حیوان قابل نیست. بلکه باید معنای دیگری برای آن مطرح کرده است که ان‌شاء الله آن را بعدا بیان خواهیم کرد.

ان قلت: تذکیه مرکب از دو جزء ذبح و قابلیت است.

قلت: تذکیه فعل مکلف است و نمی‌تواند مرکب از یک امر تکوینی خارج از فعل مکلف باشد.[[1]](#footnote-1)

این کلام درست نیست زیرا ما نیز قبول داریم که قابلیت یا خصوصیت حیوان، جزء نیست بلکه شرط و قید است اما این اشکال ایشان که فرمودند «اگر تذکیه به معنای ذبح حیوان مخصوص باشد نمی‌تواند متعلق آن حیوان مخصوص باشد چون تکرار لازم می‌آید» در بیع نیز مطرح می‌شود که در تعریف آن گفته شد «بیع تملیک عین است» پس معنای «بعت العین» «ملّکت العین العین»، جواب آن این است که همان‌طور که بیع اسم برای حصه‌ای از تملیک است که صلاحیت ندارد مگر این که متعلق آن عین باشد لذا وقتی گفته می‌شود «بعت العین» مراد «ملکت العین» است نه «ملکت العین العین» و لکن بیع اسم طبیعی تملیک نیست بلکه اسم حصه‌ای از تملیک است. تقید، ذاتی است یعنی بیع برای حصه‌ای از تملیک وضع شده است نه این که وضع شده باشد برای «تملیک العین» به این نحو که مفهوم عین نیز در موضوع له بیع اخذ شده باشد تا معنای «بعت العین» «بعت العین العین» شود.

در ما نحن فیه نیز چنین است و تذکیه اسم حصه‌ای از ذبح است که فقط به آن چیزی که قابل تذکیه باشد، تعلق می‌گیرد لذا به ذبح کلب تذکیه نمی‌گویند. همان‌طور که به تملیک منفعت بیع نمی‌گویند بلکه اجاره می‌گویند. و این به معنای اشراب مفهوم اسمی آن حیوان خاص در مفهوم تذکیه نیست تا «ذکیت» به معنای «ذکیت الحیوان الخاص» باشد که لازمه‌ی آن این است که معنای «ذکیت الحیوان» «ذکیت الحیوان الخاص الحیوان» باشد.

معنای اجاره نیز «تملیک منفعت عین» نیست بلکه تملیک المنفعة است منتهی تملیک المنفعة‌ای که متعلق آن باید عین باشد. «آجرته» یعنی «ملکته منفعة العین».

## کلام آیت الله سیستانی حفظه الله در معنای تذکیه

بیانات ایشان مقداری با بیان ما مشابهت دارد ولی نیاز به توضیح دارد. ایشان فرموده‌اند: معنای تذکیه اتمام است «التذکیة هو الاتمام» یعنی به کمال رساندن و اتمام رساندن یک شیء است. شاهد آن کلمات لغویون است. لسان العرب می‌گوید: «أَصل الذَكَاة في اللغة كُلِّها إتْمامُ الشيء، فمن ذلك الذَّكَاءُ‌ في السِّنِّ و الفَهْمِ و هو تمام السنِّ‌. قال: و قال الخليل الذَّكَاءُ‌ في السنِّ أَن يأْتي على علی خروج نابه سنة (قُرُوحه سَنَةٌ و ذلك تمامُ اسْتِتْمامِ القُوَّة)»[[2]](#footnote-2) ذکات در سن این است که یک سال از خروج نیش آن حیوان درنده بگذرد. « و الذَّكا: تمامُ إيقادِ النارِ[[3]](#footnote-3)» «ذَكَّيْتُ‌ النارَ إذا أَتْمَمْتَ إشْعالَها»[[4]](#footnote-4) «و الذَّكَاءُ‌ في الفَهْم: أَن يكون فَهْماً تامّاً»[[5]](#footnote-5) و شارع و عرف یک ماهیت اعتباریه را اعتبار کردند و نام آن را ذکات گذاشتند و آن ماهیت اعتباریه عبارت است از «خروج روح حیوان به نحوی که آن حیوان قابل انتفاع باشد» و این ماهیت اعتباریه دارای مصادیق مختلف است مثل ذبح و نحر در شتر و صید در حیوان قابل صید و اخراج من الماء حیاً در سمک و اخذ حیاً در جراد، و عرف و شرع برای آن مصادیق مختلفی دارد که گاهی با هم موافق و گاهی با هم مخالف هستند. در مقابل میته معنای لغوی آن، مردار و «ما مات حنف انفه» بوده است در قرآن نیز آمده است «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلاّ ما ذَكَّيْتُمْ وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ»[[6]](#footnote-6) میته را در مقابل «الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ » گذاشته است. لکن تدریجا ظهور در یک ماهیت اعتباریه پیدا کرده که عبارت است از این که «روح حیوان به روشی که دیگر قابل انتفاع نیست، خارج شود» لذا در صحاح و قاموس و تاج العروس گفتند: «المیتة ما لم تلحقه الذکاة»[[7]](#footnote-7)

بنابراین تذکیه یک ماهیت اعتباریه است که مصداق و معنون آن عملیة الذبح او عملیة الصید است و از این جهت کلام ایشان با بیان ما مشابه است.

اما شبهه‌ا‌ی در کلام ایشان است این است که در این جا روشن نکردند که لحاظ آن ماهیت اعتباریه در هنگام جعل حکم مثل طهارت و حلیت برای آن لحاظ مشیری است یا موضوعی یعنی وقتی شارع می‌گوید «المذکی طاهر» این عنوان، مشیر به مصادیق لحاظ شده است یا لحاظ موضوعی است و خود این عنوان اعتباری موضوعیت دارد و آن‌ها صرفا مصادیق هستند.

فرق این دو این است که گاهی شارع می‌گوید «به مهمان احترام بگذارید» و در خطاب دیگر می‌گوید «احترام مهمان به قیام و ایستادن در مقابل مهمان است» و وقتی می‌گوید «احترم الضیف» مشیر به «ایستادن أمام الضیف» است و لذا اگر مکلف شک کند که مأمور به «قیام در مقابل ضیف همراه با گذاشتن دست به سینه» است یا مأمور به صرف قیام است و دست به سینه بودن لازم نیست از وجوب دست به سینه بودن اضافه بر قیام برائت جاری می‌شود زیرا «احترم» عنوان مشیر است و مهم مشارالیه است. ولی گاهی احترام موضوعیت دارد و این در صورتی است که شارع در مصداق دخالت نکند بلکه فقط بگوید «احترم الضیف» در ایران احترام ضیف به قیام است و ممکن است در یک کشور دیگر احترام ضیف به جلوس باشد و صرفا وقتی ضیف داخل می‌شود با انگشتان خود برای او ابراز احترام کند و ممکن است همین حرکت در عرف ما ناسزا باشد ولی قیام نزد آن‌ها احترام نباشد. در یک عرف نیز احترام به مالیدن بینی‌ها به هم است. در این صورت اگر شک شود که در فلان عرف صرف قیام احترام است یا قیام همراه با دست به سینه بودن احترام است باید احتیاط کرد. زیرا شارع خصوص این فرد را از مکلف نمی‌خواهد تا در مقید یا مطلق بودن آن شک شود بلکه شارع طبیعت احترام را از مکلف خواسته است.

ظاهر اولیه کلام ایشان این است که ماهیت اعبتاریه تذکیه موضوعیت دارد و آن دارای احکامی است و در موارد شک در این که ذبح کانگورو مصداق اعتباری این ماهیت اعتباری است یا نه اصل، عدم کونه مصداقا اعتباریا لهذه الماهیة است چون مصداق بودن آن اعتباری و جعلی است نه تکوینی.

لکن شبیه این مطلب را در بحث صلات مطرح کردند که صلات ماهیت اعتباری است و به معنای مراسم نیایش است و شارع برای آن مصادیق جعل می‌کند و می‌گوید مصداق این ماهیت اعتباری برای شخص حاضر در وطن و سالم نماز ایستاده چهار رکعتی است و برای شخص مسافر نماز ایستاده دو رکعتی است و برای مریض نماز نشسته است و برای کسی که نشسته نیز نمی‌تواند نماز بخواند نماز خوابیده است.

اصل این مطلب از مرحوم بروجردی است و مرحوم امام نیز آن را بیان کردند.

ابتدا یک اشکالی به ایشان مطرح کردیم که در بعضی از کلمات مرحوم امام نیز این اشکال را پیدا کردیم. این اشکال این است که در مواردی که مکلف نمی‌داند وظیفه‌اش چیست –(شک در شرط و جزء به نحو) اقل و اکثر در نماز یا اصل این‌که نمی‌داند وظیفه‌اش در این حال چه نمازی است- نمی‌تواند به برائت تمسک کند زیرا اصل، عدم جعل هذا الفرد مصداقا للماهیة الاعتباریة است.

بعد مشاهده کردیم که ایشان به این نکات نیز توجه داشتند و فرموده‌اند: این عنوان مشیر است. یعنی مأمور به و واجب در حقیقت این ماهیت اعتباریه صلات نیست بلکه آن مصادیق است.

البته ممکن است گفته شود این مطلب خلف مبنای قبلی ایشان است زیرا ماهیت اعتباری یک فرد معین ندارد. و در این صورت که مأمور به در واقع همان مشارالیه است در موارد شک در این که مشارالیه ده جزء دارد یا یازده جزء برائت از جزء زاید جاری می‌شود.

خود ایشان در توجیه جریان برائت در اقل و اکثر ارتباطی نماز همین مطلب را بیان کردند و فرموده‌اند: ولو ماهیت اعتباریه واجب است، واجب در حق همه یک چیز است و آن ماهیت اعتباریه نماز است فقط مصادیق متفاوت هستند. ولی در ادامه بحث معلوم می‌شود که نتیجه‌ای که ایشان به آن رسیدند این است که واجب افراد، متفاوت است زیرا مصادیق، واجب هستند پس واجب در حق انسان سالم غیر از واجب در حق انسان مریض است در حالی که ابتدا که این ماهیت اعتباری را مرحوم بروجردی مطرح کردند مرادشان این بود که واجب برای همه، ماهیت اعتباری است و اختلاف در مصادیق است مصداق واجب، واجب نیست بلکه فقط مصداق واجب است ولی با این توجیه آیت الله سیستانی حفظه الله «اوجد الصلاة» به معنای «اوجد ذلک المصداق الاعتباری للصلاة» است و آن عنوان مشیر است لذا در موارد اقل و اکثر برائت جاری می‌شود.

ولی ظاهر کلام مرحوم بروجردی و مرحوم امام[[8]](#footnote-8) این است که صلات ماهیت اعتباری است و این ماهیت اعتباری خودش موضوعیت دارد مثل «احترم الضیف» که همه مکلفین مأمور به احترام ضیف هستند منتهی مصادیق احترام در هر عرف با عرف دیگر متفاوت است.

و جریان برائت در اقل و اکثر ارتباطی با این که عنوان ماهیت اعتباری موضوعیت دارد سازگار نیست زیرا در موراد شک، مقتضای اصل «عدم جعل هذا الفرد مصداقا لتلک الماهیة الاعتباریة» است. و آیت الله سیستانی حفظه الله برای حل این مشکل قائل شدند به این که خود این ماهیت اعتباری موضوعیت ندارد.

طبق این مبنا در ما نحن فیه نیز گفته می‌شود «المذکی» ولو ماهیت اعتباریه است ولی «بما هو مشیر الی مصادیقها» در موضوع حکم اخذ شده که بازگشت آن به همان بیانات ما در جلسات گذشته است. و الا اگر موضوعیت داشته باشد مشکل ایجاد می‌شود و شبیه این است که شارع گفته باشد «یجب اکرام القاضی» و مکلف نمی‌داند که در قاضی، اجتهاد شرط است -که مشهور بیان کردند- یا خیر. استصحاب عدم جعل هذا الفرد -یعنی غیر مجتهد- قاضیا من قبل الامام علیه السلام جاری می‌شود. زیرا قاضی عنوان موضوعی است و عنوان مشیر نیست.

بنابراین اگر ماهیت اعتباریه تذکیه موضوعیت داشته باشد مقتضای استصحاب، عدم جعل هذا الذبح لکنغر[[9]](#footnote-9) مصداقا لتلک الماهیة الاعتباریة است ولی با استفاده از کلمات ایشان در بحث صلات می‌توان گفت ایشان عنوان مشیر می‌گرفتند که در این صورت شبیه بیان ما خواهد بود که آن را عنوان مشیر و اسم و مسمی می‌گرفتیم که «الذکاة» اسم برای یکی از این افعال -ذبح در بعضی از حیوانات یا نحر در بعضی از حیوانات یا صید در بعضی از حیوانات- است.

این که ایشان فرموده‌اند: «تذکیه یک ماهیت اعتباری است. و میته دارای یک ماهیت اعتباریه یعنی «ما ذهب روحه بطریقیة غیر شرعیة ای بطریقة لایمکن الانتفاع منه» -غیر از معنای «ما مات حتف انفه»- شده است.» برای ما ثابت نیست و چنین ماهیت اعتباریه‌ای برای تذکیه و میته برای ما محرز نیست و قدر متیقن از لفظ میتة همان معنای «ما مات حتف انفه» است.

بر فرض که مصادیق این ماهیت اعتباریه را شارع باید بیان کند ولی فرض این است که عنوان مشیر است برای آن مصادیقی که شارع بیان کرده است. مثل این که شارع برای احترام، مصادیقی بیان کند مثلا بگوید احترام ضیف اگر معمّم است به قیام و اگر ارتشی است به سلام نظامی دادن و اگر از اوباش است به گفتن کلامی شبیه حرف‌های خودشان است. و وقتی می‌گوید «احترم الضیف» مشیر به همان مصادیقی است که مشخص کرده است. و اگر مکلف شک کند در این که احترام این عالم به قیام مع وضع الیدین علی الصدر است یا قیام لابشرط از آن است برائت از شرط زاید جاری می‌شود.

و این که ایشان فرموده‌اند: «معنای لغوی ذکات، اتمام است» به نظر ما به احتمال قوی دو لفظ وجود دارد یکی ذکات که به معنای نزاهت از آن چه که موجب نفرت می‌شود، است و دیگری «ذکاء» است و این دو غیر از هم هستند. و آن لفظی که به معنای تمام است همین «ذکاء» است. و اما قول لغویون که ایشان به کلام آن‌ها استناد کردند برای ما معتبر نیست. در لسان العرب ابتدا می‌گوید «أَصل الذَكَاة في اللغة كُلِّها إتْمامُ الشيء» و بعد می‌گوید: «و قال الخليل الذَّكَاءُ‌ ...» و بعد می‌گوید «الذکاء فی الفهم ان یکون فهما تاما» بنابراین دو لفظ وجود دارد ذکاء که به معنای تمام است مثل «اذکیت النار ای اتممت اشعاله» «اذکیت الحرب» یعنی به جنگ دامن زدم «صبیّ ذکی» یعنی «له فهم تام» ولی ذکات به معنای نزاهت از آن چه که موجب نفرت می‌شود، است و این دو با هم فرق دارند لذا به هر چیزی که نقی است می‌توان گفت «ذکیّ» «کل شیء یابس ذکیّ» ای «طاهر ادعائا» «هذا الثوب ذکیّ ای طاهر» «اذا کان الوبر ذکیا ای طاهرا» ولی نمی‌توان به جای «طهّرت الثوب» گفت «ذکیت الثوت». لغت سماعی است و قیاسی نیست.

شاهد بر این که ذکات به معنای اتمام نیست این است که گفته نمی‌شود «ذکی خباثته» یعنی «اتمّ خباثته» یعنی خباثت خود را به اوج رساند «ذکی محبته ای اتم محبته» این که گفته شود ذکات به معنای اتمام است خلاف وجدان عرفی است. علاوه بر این که به نظر ما این‌ها دو واژه هستند ولو این بیان منافات با کلام لسان العرب دارد ولی قول لغویون اعتبار ندارد. «صبی ذکی» از ماده‌ی ذکاء است لذا الان نیز گفته می‌شود «فلانی ذُکاء زیادی دارد» ولی گفته نمی‌شود «فلانی ذکات زیادی دارد». در معجم مقائیس اللغة می‌گوید «**ذكا** يدلُّ على حِدَّةٍ [فى] الشَّىء و نفاذٍ.» و بعد می‌گوید «و من الباب ذكَّيتُ‌ الذَّبيحة أُذكّيها» ولی این اجتهاد او است منتهی خود ایشان بعد می‌گوید « و الذّكاء: سُرعة الفطنة»[[10]](#footnote-10) در العین نیز می‌گوید «قلب ذَكِيٌّ‌ ، و صبي ذَكِيٌّ‌‌، إذا كان سريع الفطنةو أَذْكَيْتُ‌ الحرب: أوقدتها»[[11]](#footnote-11) و این‌ها ولو موافق با بیان آیت الله سیستانی حفظه الله است ولی بیان ما با استعمالات و وجدان لغوی سازگار است. و حداقل این بیان ما به عنوان یک احتمال مطرح می‌شود گرچه خیلی تأثیر در بحث نیز ندارد.

## اشکال سوم به استصحاب عدم تذکیه

مرحوم روحانی فرموده‌اند: تذکیه و ذکات به معنای تطهیر و تنظیف و تنزیه است. «ذکِّ الحیوان» به معنای «طهّره» است. گفته می‌شود «این حیوان را حلال کن یا پاک کن» یعنی «آن را بر طهارت ابقاء کن» مثل «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيم‏»[[12]](#footnote-12) که به معنای «ابقا کن هدایت ما را» است «ذکّه» یعنی آن را بگذار بر پاکی بماند مبادا جانش برود و نجس شود. و وجهی برای رفع ید از معنای لغوی وجود ندارد و ظاهر استعمال شارع نیز این است که همین معنای لغوی را اراده کرده است. طبق این معنا اصالة الطهارة و استصحاب نیز موافق با تذکیه و ابقای طهارت هستند قاعده‌ی حل نیز موافق با حلیت است. و ابقای بر طهارت با ذبح شرعی، استصحاب عدم ندارد بلکه مقتضای استصحاب اثبات بقای طهارت است.

شاهد بر این مطلب این است که موردی پیدا نشده است که شارع بگوید «این مذکی است پس طاهر است» چون مذکی بودن یعنی طاهر بودن که استصحاب طهارت و قاعده‌ی طهارت نیز آن را اثبات می‌کند نه این که آن را نفی کند. البته «این مذکی است پس حلال است» وجود دارد.

ان قلت: این کلام با «ذکاة السمک اخراجه من الماء حیا»[[13]](#footnote-13) سازگار نیست زیرا سمک در آب نیز بمیرد پاک است پس اخراج من الماء حیاً تأثیری در طهارت سمک ندارد پس «ذکیت السمک ای اخرجته من الماء حیا» با تفسیر «ذکیت السمک ای طهّرت السمک» سازگار نیست.

قلت: این مجاز ادعایی و خلاف فهم عرفی است. در روایت آمده است «السمک ذکیّ حیه و میته»[[14]](#footnote-14) ای طاهر و این «ذکاة السمک اخراجه من الماء حیا»حمل بر مجاز ادعایی از باب تنزیل و حکومت می‌شود. شبیه این که شخصی برای شما کار می‌کند و می‌گوید «مزد من این است که اخلاقتان را با مردم خوب کنید» در حالی که این مزد نیست بلکه ادعا است و مزد این است که به او پول بدهید یا یک خدمتی به او کنید. پس «اجرتی ان تکون اخلاقک حسنة» ادعا و تنزیل است در ما نحن فیه نیز همین‌طور است.[[15]](#footnote-15)

ان‌شاء الله در جلسه آینده‌ی این بیان را بررسی خواهیم کرد.

1. منتقی الاصول، روحانی، محمد، ج4، ص498. [↑](#footnote-ref-1)
2. ابن منظور محمد بن مکرم. *لسان العرب*. ج 14، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ص 288. [↑](#footnote-ref-2)
3. ابن منظور محمد بن مکرم. *لسان العرب*. ج 14، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ص 287. [↑](#footnote-ref-3)
4. همان. [↑](#footnote-ref-4)
5. همان، ص288. [↑](#footnote-ref-5)
6. المائدة:3. [↑](#footnote-ref-6)
7. الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية، ج‌1، ص: 267‌؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ج‌3، ص: 138‌.

   |  |
   | --- |
   |  |

   [↑](#footnote-ref-7)
8. خلل فی الصلاة، امام خمینی، سید روح الله، ص198-199. [↑](#footnote-ref-8)
9. مقرر: یعنی کانگورو [↑](#footnote-ref-9)
10. ابن فارس احمد بن فارس. *معجم مقاییس اللغة*. ج 2، مکتب الإعلام الإسلامي. مرکز النشر، 1404، ص 357. [↑](#footnote-ref-10)
11. خلیل بن احمد. *العین*. ج 5، مؤسسة دار الهجرة، 1409، ص 399. [↑](#footnote-ref-11)
12. الفتاحة:6. [↑](#footnote-ref-12)
13. **تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏9 ؛ ص7**: عنه عن محمد بن يحيى عن عبد الله بن محمد عن علي بن‏ الحكم عن أبان عن سلمة أبي حفص عن أبي عبد الله ع أن عليا ع كان يقول‏ في الصيد و السمك إذا أدركتها و هي تضطرب و تضرب بيديها و تحرك ذنبها و تطرف بعينها فهي ذكاتها. [↑](#footnote-ref-13)
14. وسائل الشیعة، ج24، ص74، ح5. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْحُوتُ‏ ذَكِيٌ‏ حَيُّهُ وَ مَيِّته» [↑](#footnote-ref-14)
15. منتقی الاصول، روحانی، محمد، ج4، ص499-501. [↑](#footnote-ref-15)